

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

بیژن نیابتی

۱۹ اپریل ۲۰۲۱

جنگ جهانی چهارم ، ابزارها و آماجها - کتاب سوم

بخش بیست و نهم ، فراماسونری جهانی

پیش از ورود به جنگ سرد پرداختن به دو تشکیلات سری که در طول تاریخ معاصر حداقل از قرن هجدهم به بعد نقش بزرگی در تغییر و تحولات سیاسی بازی کرده اند اجتناب ناپذیر است. یکی از این دو، تشکیلات فراماسونری جهانی می باشد که شکل کنونی آن یک قدمت سیصد ساله دارد. هرکس که قصد ورود به صحنه سیاست کلان و معادلات قدرت جهانی را دارد، ضروری است که با این مقوله آشنائی داشته باشد، چرا که بدون شناخت ماهیت، کارکرد، حیطه های گسترده نفوذ و خلاصه ابزارها و آماجهای این جریان قدرتمند، نه ورود آسان عنصر انقلابی به عرصه قدرت سیاسی و فهم معادلات حاکم بر "قواعد بازی" میسر است و نه می توان بسادگی موفق به تصاحب قدرت سیاسی شد. مهمتر از همه حتی در صورت "تصاحب قدرت" سیاسی نیز، "حفظ قدرت" و حراست از حاکمیت نوین و منافع ملی در تعارض با کانونهای قدرت جهانی به هیچ وجه کار آسانی نخواهد بود.

در عین حال پرداختن به مقوله فراماسونری به دلیل عملکرد مخفیانه این جریان و غیر علنی بودن تشکیلاتی آن البته کار ساده ای نیست. چرا که یک پژوهش جدی می بایستی همواره مبتنی بر اسناد و مدارک انکارناپذیر و بدون شبهه باشد. در صورتی که تحقیق درباره نقش جریان فراماسونی و کارکردهای سیاسی آن در طول تاریخ معاصر دقیقاً به همان دلیل عملکرد مخفیانه و توطئه گرانه آن بیشتر به یک "کار اطلاعاتی" می ماند تا یک کار نرمال تحقیقاتی! البته امکانپذیر هست ولی بسیار سخت است، یعنی پژوهشگر مربوطه تنها محقق نمی تواند باشد، بسا فراتر از آن، هم باید بر اطلاعات بسیار احاطه داشته باشد، هم شم اطلاعاتی داشته باشد و هم مهمتر از همه از توان سیستم سازی برخوردار باشد! یعنی بتواند اطلاعات و ضد اطلاعات بسیار از منابع گوناگون را ابتدا تصفیه کند یعنی اطلاعات را از ضد اطلاعات جدا کرده و نهایتاً در یک ارتباط منطقی و یک دستگاه منسجم وارد کند که اجزای آن با هم تناقض نداشته باشند و یکی دیگری را نقض نکند.

این موضوع که دستگاه باید منسجم باشد مهمترین بخش این روند پیچیده می باشد. برای مثال وقتی کسی معتقد باشد که سر تمامی لژهای فراماسونری در جهان به دربار بریتانیا وصل است و از آنجا فرمان می گیرد باید بتواند توضیح دهد که جنگهای استقلال آمریکا که توسط همین فراماسونری و در رأس آن جرج واشینگتن رهبری شده بود کجا با منافع دربار بریتانیا همخوانی داشته است. در رابطه با حمایت تمام عیار فراماسونری فرانسه از جنگهای استقلال آمریکا

علیه دولت بریتانیا و حمایت متقابل فراماسونری امریکا از انقلاب فرانسه و متعاقب آن تهدید منافع انگلستان در همه جا توسط حاصل نهائی انقلاب فرانسه یعنی ناپلئون بوناپارت و فراماسونری فرانسه هم همینطور است. عین همین پرسش در رابطه با انتقال رهبری جهان از بریتانیای کبیر به ایالات متحده نیز صادق است. این که چه پاسخی داده شود مهم نیست اما مهم است که پاسخ مربوطه منطقی و قابل فهم باشد وگرنه دستگاه متناقض می گردد. یک دستگاه نظری متناقض حتماً عمر چندانی نخواهد داشت و از درون گسسته خواهد شد.

این تنها معضل بررسی عملکرد سازمانهای مخفی نیست، اثبات جنایات سازمانهای اطلاعاتی علنی مثل موساد و سیا و اینتلجنت سرویس و ... و پژوهش علمی در رابطه با عملکرد آنان نیز با همین مشکل روبه رو می باشد. یعنی تنها صرف علنی بودن یک تشکیلات راه تحقیق علمی را هموار نمی کند، شفافیت عملکرد تشکیلات مذکور نیز یکپای ضروری تجزیه و تحلیل درست در رابطه با آن است. به این اعتبار ورود به هر موضوع مرتبط با فراماسونری به دلیل همین سری بودن مناسبات و عدم شفافیت فعالیتهای آن کاری بسیار دشوار است. از سوی دیگر، پیچیده شدن آگاهانه این مقوله در یک فضای پر رمز و راز چه از سوی مخالفان و چه از سوی خود ماسونها فضای کار را تیره و راز آلوده کرده است. به همین دلیل هم هست که هرگونه تحقیق بر روی مقوله فراماسونری لاجرم از میان "تنوری توطئه" می گذرد. همان تنوری مشهوری که ستون فقرات و هسته مرکزی اش، بررسی حیطه های نفوذ و عملکرد همین تشکیلات سری می باشد. بگذریم از این که آنچه امروزه از "تنوری توطئه" به جا مانده است بیشتر "توهم توطئه" است تا اصل قضیه یعنی وجود واقعی توطئه و عملکرد آن در توازن قدرت جهانی و منطقه ای!

براستی چند نفر از میان علاقه مندان به همین مقوله "تنوری توطئه" می دانند که این تنوری، درست یا غلط چه می گوید، سرچشمه اش کجا بوده است، استدلالش چیست و خلاصه تنورسینهایش چه کسانی بوده اند. دقت کنید آدمهای عادی را نمی گویم که به هر حال می توانند تلقی دانی جان ناپلئونی هم از این مقوله داشته باشند! صحبت از علاقه مندان و دنباله روان "تنوری توطئه" می کنم. یعنی آنانی که مسأله را بسیار جدی قلمداد می کنند و به واقعیت وجودی آن اعتقاد دارند. قبل از این در بخش چهارم از کتاب اول مفصل بحث کرده ام که آنچه بعدها به ویژه در فاصله دو جنگ جهانی اول و دوم به "تنوری توطئه" معروف شد در واقع همان "پروتکل خردمندان صهیون" بوده است. این پروتکل بوده است که در همه جا به مثابه "تنوری توطئه" معروف بوده است.

امروز اما آنچه که در چهارچوب "تنوری توطئه" مطرح می باشد در اصل نه اشاره به پروتکل که عمداً پخش "توهم توطئه" می باشد! یعنی اعتقاد به وجود توطئه در پس هر فعل و انفعال سیاسی داخلی و بین المللی. توهمی که بیش از آن که واقعی باشد راه به یک پارانوئای مجسم می برد. توهم بیمار گونه ای که از قضا بیش از همه توسط خود صاحبان "تنوری توطئه" پخش و تثبیت می گردد. هدف، از جدیت انداختن موضوع، مستقل از درست و غلطی آن است. مشتکی مزخرف را تحت عنوان "توطئه از مابهتران" وارد فضای رسانه ای می کنند و سپس با وارد کردن متخصصانشان به صحنه همان مزخرفات را تحت عنوان "تنوری توطئه" مسخره و رد می کنند.

بنابراین اینجا هم مثل همه جاهای دیگر باید حیطه ها را از هم جدا کرد. باید بتوان حیطه توهامات بی پایه و اساس را از حیطه توطئه های واقعی و قابل فهم جدا کرد. باید بتوان میان توطئه ردیالنه یازده سپتمبر با خزعبلات پخش شده توسط "کیو آنان" تفاوت قائل شد. در یک کلام همانقدر که در اصل یک "توطئه تنوریزه شده" نباید شک کرد هر مزخرفی را هم که آگاهانه در این چهارچوب مطرح می کنند نباید جدی گرفت. جدی هم نیست. توطئه اگر واقعی باشد پس قابل شناخت است. هرچیزی به غیر از این که بی هیچ منطقی در یک غلاف رمزآلود ارائه شود، را نباید جدی گرفت.

با تمام این تفصیلات واضح است که بدون پرداختن به "تئوری توطئه" و فهم معادلات حاکم بر آن کار بر روی مبحث فراماسونری ناقص می ماند. فهم این معادلات اما کارآدمهای عادی نیست، به دردشان هم نمی خورد. به همین اعتبار مخاطب من اساساً آدمهای عادی نیستند! مخاطب من در اینجا تنها الیت سیاسی جامعه و رهبران احزاب و سازمانها از هر حلقه فکری و خاستگاه اجتماعی می باشد. مخاطب من فعالان رسانه ئی، نویسندگان و روشنفکران منتقد قدرت، رهبران اتحادیه ها و سندیکاها، کارگری از پائین ترین تا بالاترین سطوح و خلاصه تمامی آنانی که به عشق عدالت بر قدرت خروج کرده اند می باشد. به این اعتبار مطالب این کتاب هم بیشتر به درد اینها می خورد تا توده های مردم! ضرورت فهم معادلات قدرت و کانونهای ذی نفوذ و آشنائی با قواعد بازی در سطوح داخلی و بین المللی دغدغه آنانی است که خواهان ورود به این بازی می باشند. برای هرکسی که خارج از این وادی قرار دارد آشنائی با این مطالب و یا بی اطلاعی مطلق از این مقولات هیچ نقشی در زندگی روزمره آنان بازی نمی کند، نمی تواند هم بازی بکند. مخاطب "تئوری توطئه" اما همین آدمهای عادی می باشد. تئوری توطئه می خواهد حیطه سیاست موجود را رمزآلود و ورود به آن را خطرناک جلوه دهد. "تئوری توطئه" هرگز و در هیچ برهه زمانی الیت سیاسی جامعه را مخاطب قرار نداده است. در بخش چهارم از کتاب اول و در ارتباط با "پروتکل" اشاره به همین داشتم. مخاطب پروتکل اساساً توده های مردم یا همان عوام الناس بود. هدف، بسیج "عوام الناس غریبهود" علیه "عوام الناس یهود" بود.

آنجا هدف بسیج توده ها در راستای تحقق یک "توطئه تنوریزه شده" بود، در اینجا "تئوری توطئه" ابزار لوٹ کردن همان "توطئه تنوریزه شده" یعنی "نظم نوین جهانی" است. اولی بیش از آن که یک تئوری منسجم قابل اتکاء برای "عناصر ضد قدرت" در جامعه باشد بیشتر عامل دامن زدن به "توهم توطئه" در میان عوام الناس است. این که معتقدان به "تئوری توطئه" عمدتاً از میان راست جامعه و ارتجاع مذهبی بیرون می آیند اصلاً چیز عجیبی نباید باشد. آبشخور راست افراطی و ارتجاع مذهبی و اتکاء فکری و باور مذهبیشان مگر جانی جز در میان همین عوام الناس بوده است؟ یک نگاه به طیف گسترده طرفداران "تئوری توطئه" که بیندازید با آش شله قلمکاری روبه رو می شوید که همه جور موادی در آن ریخته شده است. از طرفداران پرو پا قرص موجودات فضائی تا معتقدان به حضور گسترده پدوفیلی در حاکمیت ایالات متحده و از معتقدان به بشقاب پرنده تا باورمندان به آرماگدون و پایان نزدیک و محتوم جهان موجود. باید به هر قیمتی نفس وجودی یک "توطئه تنوریزه شده" به مثابه نقشه راه سیستم هژمون در جهان کنونی را منکر شد، اگر نمی شود که نشده است و اقبال روز افزون تئوریهای گوناگون توطئه در میان توده های مردم جهان نیز همین را نشان می دهد پس یک راه بیشتر باقی نمی ماند و آن لوٹ کردن موضوع اصلی از طریق تزریق مزخرفات غیر واقعی به داخل شبکه های اجتماعی است. استقبال روز افزون مردم جهان از تئوریهای رنگارنگ توطئه مستقل از هر تحلیل و تفسیری نشاندهنده بی اعتمادی بالا رونده توده های مردم جهان نسبت به عملکرد بسته "سیستم هژمون" در دنیای کنونی ماست. حاصل عدم شفافیت در روند تصمیم گیریهای سیاسی و اقتصادی در میان مدعیان دموکراسی و واعظان ضرورت علنیت مواضع سیاسی و شفافیت مناسبات تشکیلاتی است.

چه کسی می داند که فی المثل در جلسه های سالانه تشکیلات "بیلدربرگ" چه تصمیماتی گرفته می شود؟ پای کدام خبرنگار به این جلسه ها می رسد؟ کشورهایی که این جلسه های سالانه هر بار در یکی از آنان تشکیل می شود تا کجا در جریان محتوای بحثها و تصمیمگیریهای آن قرار می گیرند؟ چرا حفاظت این جلسه ها با یک نیروی فراملی است که کشورها میزبان هیچ نفوذی بر روی آن نمی توانند داشته باشند؟ اعضای رسمی و غیر رسمی آن چه کسانی هستند؟ بیلدربرگ را برای این مثال زدم که در سالهای اخیر از سایه درآمده و سایت اینترنتی راه انداخته و حداقل تاریخ و محل جلسه های سالانه اش در کشورهای مختلف را هم اعلام می کند. بیشتر البته نه! اما همین اعتراف به

نفس وجودی خود و جلسه های سالانه اش ، ضرورت شفافیت تشکیلاتی و تصمیم گیریهای سیاسی و اقتصادی آن را بر اساس قوانین اساسی همین کشورهای به اصطلاح دموکراتیک در اروپا و امریکا ایجاب می کند. عین همین مسأله در رابطه با شورای روابط خارجی **CFR** و باشگاه رم و کمیسیون سه جانبه ئی ها و بسیاری از تشکلهای به ظاهر علنی دیگر نیز صادق است.

بر اساس این قوانین هیچ حزب و دسته بندی سیاسی در جوامع مذکور اجازه ندارد که خطوط سیاسی اش ، تصمیمگیریها و جلسه های اساسی و کنگره هایش و انتخاب رهبری و مسئولینش پشت درهای بسته انجام و اعلام نگردد. یعنی این که این قوانین حتماً باید شامل بیلدربرگ و "باشگاه رم" و "مؤسسه تاویستوک" و امثالهم نیز گشته و آنها را وادار به شفاف سازی مناسباتشان نماید. اما هر تازه کار دنیای سیاست هم می داند که چنین نیست. هیچ کس جسارت حسابرسی از اینها را ندارد ! هر آن که با این تشکیلات کمترین میزان آشنائی را داشته باشد به میزان تأثیرگذاری آنان در تغییر و تحولات بین المللی هم لاجرم آگاهی دارد. درست از درون این تشکیلات است که "نظم نوین جهانی" بیرون می آید و تحولات ستراتیژیک در گوشه گوشه جهان رقم زده می شود.

"توطئه تئوریزه شده" اما همان قدر واقعی است که "نظم نوین جهانی" واقعی است. این آنچیزی است که الیت سیاسی و فرهنگی جوامع بشری باید آن را جدی بگیرند. "تئوری توطئه" چیزی بیشتر از توهمات توده ها نسبت به قدرت مطلقه سیستم هژمون در جهان نیست ، این یکی اما یک واقعیت مستقل از ذهن است که می توان و باید آن را به هم زد. می توان آن را در هم ریخت اما پیش از قیام برای برهم زدن آن باید اول آن "نظم نوین" را شناخت، با عناصر ساختاری آن آشنا شد، به مسیر حرکت آن از ابتدا تا به امروز اشراف پیدا کرد و البته به موازات آن سازماندهی کرد ، متشکل شد و از همه مهمتر "نظم آلترناتیو" را هم سامان داد.

پرداختن به اولی دامن زدن به پاسیفسیم اجتماعی است ، کمک به تثبیت توهم عوام نسبت به قدرت "آنها" ئی است که همیشه خود می آورند و خود می برند ! بی آن که از "ما" کاری ساخته باشد. حرکت در کادر دومی اما بر احساس مسئولیت عنصر مبارزاتی می افزاید احساس مسئولیتی که حاصل شناخت دشمن و آگاهی نسبت به کارکردهای ضد انسانی آن می باشد. حاصل اولی چیزی فراتر از غر زندهای بی حاصل نیست. اما از درون دومی باید قاعدتاً عنصر رزمنده بیرون بیاید ، اگر نیامد معلوم است که یک جای تئوری می لنگد. از درون آگاهی مسئولیت بیرون می آید. شناخت بی عدالتی مسئولیت قیام برای عدالت را شکوفا می کند و بهای تحقق آن را نیز.

این همان تفاوت عنصر آگاهی با اطلاعات است. به همین دلیل هم یک پرفسور دانشگاهی می تواند به همان اندازه احمق و غیرسیاسی باشد که یک آدم بی سواد از همه جا بی خیر ! به عکس آنها البته ممکن است. اطلاعات اگرچه لازمه و پایه و اساس آگاهی است اما گذار از اطلاعات به آگاهی یک گذار کیفی در پایان یک پروسه کمی است. یک آدم تحصیلکرده و بسیار مطلع که در قبال بیرون خود هیچ احساس مسئولیتی نمی کند "چارپائی است بر او کتابی چند". تبدیل عنصر مطلع به عنصر آگاه و مسؤول همان پروسه گذار از دنیای حیوانی به قلمرو دنیای انسانی است. یعنی همانچه که می توان بر آن "گذار مداوم از قلمرو ضرورت به قلمرو آزادی" نام نهاد !

تاریخچه فراماسونری

واژه "فراماسون" از زبان فرانسه گرفته شده که ترجمه فارسی آن "بنای آزاد" است. قدیمیترین سند به دست آمده که در آن اشاره بدین نام شده است متعلق به اسناد کلیسای جامع سنت پیتر در اکستر واقع در بریتانیا است که مربوط به سال ۱۳۹۶ میلادی می باشد. یکصد سال بعد در ۱۴۹۵ به این نام در اسناد مربوط به هنری هفتم هم اشاره شده است.

در ۱۵۳۷ "صنف نجارها" در لندن اعضای خود را فراماسون می نامیده است. در ایران دوران قاجار این جریان بیشتر به نام "فراموشخانه" شناخته می شده است. به لحاظ تاریخی اما قدمت ماسونها به ادعای خودشان برمی گردد به پادشاهی "داوود" پیغمبر و عهد فراعنه مصر!

در عهد عتیق معماران به دلیل کارکردی که در حفظ و توسعه نظامهای حکومتی داشتند از نقش پراهمیتی در ساختار قدرت برخوردار بوده اند. از ساختن دیوارها و قلعه های اطراف شهرها که نقش تعیین کننده ای در حفظ و حراست از حکومتها در مقابل تهاجمات مداوم دشمنان خارجی داشتند تا قصرها و اماکن مذهبی و سیستمهای خدماتی همه و همه حاصل کار اینها بوده است. به همین اعتبار تخصص معماران یک ابزار قدرتمند در دست آنان برای مشارکت در قدرت اقتصادی بوده است، به همین دلیل هم حرفه معماری و تخصص حاصل از آن حکم اسراری را داشت که تنها در چهارچوب خانواده و از پدر به پسر قابل انتقال بود و بیرون از این چارچوب فراگیری علم معماری اگر نه ناممکن که بسیار مشکل بوده است.

این که معماران نیز مانند صاحبان هر حرفه دیگری برای حفظ منافع و دستاوردهایشان دور هم جمع شده و متشکل شوند البته چیز عجیب و غریبی نمی توانسته باشد. بنابراین متشکل شدن معماران تحت عنوان "بنایان آزاد" یا فراماسونها در مصر قدیم هم البته قابل فهم است با این تفاوت که اینان با آگاهی به نقش خود در سیستم تنها به حفظ و حراست از منافع اقتصادی خود بسنده نکرده و در اندیشه تصاحب و یا حداقل مشارکت در قدرت سیاسی هم بوده اند.

اینهم که آنان تا کجا موفق به اینکار گشته اند همینطور چگونگی رابطه آنها با فرقه های یهودی ساکن مصر آنروز و استفاده از سمبلها و آموزه های آنها اصلاً موضوع بحث من نیست. آنچه برای من و ما مهم باید باشد، همان مجموعه علوم و سنتهایی بوده است که البته بدون داشتن یک رابطه تشکیلاتی مشخص و مستقل از یکدیگر در طول تاریخ از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته است.

علم مشارکت در قدرت سیاسی و اقتصادی و **سنت** نفوذ در حاکمیت از طریق متشکل کردن عناصر قدرت و ثروت با استفاده از عنصر مذهب. سنتی که در یک کلام نهایتاً در عصر کنونی تبدیل به سنت **تصاحب** کل قدرت سیاسی به جای مشارکت در قدرت و البته **حفظ** قدرت متعاقب آن گردیده است. به این اعتبار آنچه که در طول تاریخ تا همین امروز ادامه یافته است نه یک تشکیلات غیبی و اسرارآمیز که مجموعه "سنتهای فراماسونری" بوده است که برای هر گروه و فرقه ای که قصد اعمال نفوذ در جامعه و مشارکت در ساختار قدرت سیاسی و اقتصادی را داشته قابل استفاده بوده است و استفاده هم شده است. در کتاب اول به طور مبسوطی اشاره به تشکلهای سازمانهای مختلفی داشته ام که در طول تاریخ با اتکاء به این سنتها شکل گرفته بودند. از "شهبازان معبد" تا "طریقت معبد شرق" و از "آرمانها" تا "جامعه لیست" و "جامعه توله" و از "لژ صلیب گل سرخ" تا "کانون الهیات" و "شوالیه های معبد نوین" و

پیش از این در بخش ششم از کتاب اول به جریان "شهبازان معبد" **Tempelritter** اشاره کرده بودم که بر اساس سنتهای فراماسونری قدیم عمل می کردند. شهبازان یا شوالیه های معبد که در سالهای آخرین قرن یازده میلادی و در جریان اولین جنگ صلیبی شکل گرفته بودند، در مدت زمان کوتاهی تبدیل به یک قدرت مستقل در اروپا شدند که مستقیماً به پاپ و واتیکان وصل بودند. این شوالیه ها نه تحت امر حکمرانان اروپا بودند و نه مجبور به پرداخت مالیات بوده اند. شهبازان معبد که مرکزشان در اورشلیم بوده است به دنبال تسخیر دوباره این شهر به دست مسلمانان در ۱۸ ماه مه ۱۲۹۱ مجبور به بازگشت به اروپا می شوند. ثروت و قدرت روزافزون آنها نهایتاً تبدیل به تهدیدی علیه حکمرانان اروپا می شود تا آنجا که دیگر امکان هرگونه همزیستی مسالمت آمیز را نامیسر می سازد.

اولین سرکوب سازمانیافته شوالیه ها در روز جمعه ۱۳ اکتوبر ۱۳۰۷ توسط سربازان فیلیپ چهارم پادشاه فرانسه صورت می گیرد که بلافاصله به نقاط دیگر اروپا هم تسری می یابد. جالب آن است که جمعه بعد از سیزده همرامه در حافظه تاریخی بخشی از مردم اروپا روزی نحس به شمار می آید! هفت سال بعد از سرکوب خونین، در ۱۸ مارچ ۱۳۱۴ "یاکوب فون مولای" **Jakob von Molay** آخرین استاد اعظم لژ "شهبازان معبد" بر فراز خرمنی از آتش سوزانیده می شود و بدینترتیب دفتر حیات سیاسی شهبازان در اروپا بسته می شود. بازماندگان شوالیه ها به اسکاتلند فرار می کنند و بدینگونه است که اولین لژهای مخفی فراماسونری در اسکاتلند شکل می گیرند. هم اینک "آنین اسکاتلند" بالاترین مدار در فراماسونری رسمی می باشد که خلاف تشکیلات معمولی فراماسونری که از سه درجه کارآموز، شاگرد و استاد تشکیل شده اند دارای سی و سه درجه میباشد. "آنین یورک" نیز دارای ده درجه می باشد. البته بحث ۹۹ درجه هم درمیان است که فهم درستی و غلطی آن بیشتر به درد اعضای خود ماسونها می خورد و در بیرون این تشکیلات تنها مصرف پیچیده تر کردن و قابل شناخت نبودن آن را داشته و قفلی را در بیرون بازنمی کند.

اما آنچیزی که امروزه تحت عنوان فراماسونری جهانی شناخته می شود تشکیلاتی است که شکل مدرن آن یک تاریخ سبصد ساله دارد و در ۲۴ جون ۱۷۱۷ با به هم پیوستن چهار لژ موجود در بریتانیا پا به عرصه حیات گذاشته است. از آنسال به بعد، ۲۴ جون عید بزرگ فراماسونری جهانی می باشد که همه ساله جشن گرفته می شود. ۲۴ جون در ضمن همان روز تولد یحیی تعمید دهنده عیسی مسیح هم هست که به "روز یوحنا" معروف است. این تشکیلات مدرن که تحت عنوان اولین "لژ بزرگ انگلستان" معرفی شده بود در اساس حاصل طرح و تلاش سه نفر از استادان اعظم ماسون آنروز بوده است که در میان لژهای پراکنده پیشین البته آدمهای ناشناخته ای نبوده اند.

در رأس این سه نفر یک واعظ مذهبی است به نام "جیمز آندرسون" **James Anderson**، دومی یک پژوهشگر طبیعت به نام "جان تنوفیلوس دساگولیرز" **John Theophilus Desaguliers** می باشد و درنهایت سومین مؤسس لژ، باستان شناسی است به نام "جرج پین" **George Payne**. اینها رسماً بنیانگذاران اولین "لژ بزرگ انگلستان" می باشند. از این تاریخ به بعد یعنی از ۲۴ جون ۱۷۱۷، لژ مذکور مدعی رسمی وارثت نام، پرچم، علائم رمزی، مفاهیم و واژه ها و خلاصه کلیه سنن تاریخی فراماسونری در جهان آنروز می گردد.

حدود شش سال پس از بنیانگذاری "لژ بزرگ انگلستان" جیمز آندرسون کار تدوین اولین "قانون اساسی" را به پایان رسانیده و در ۲۸ فبروری ۱۷۲۳ اقدام به انتشار آن می کند که از آن پس به "قانون اساسی آندرسن" شناخته می شود. دقت کنید صحبتی از یک اساسنامه و مراننامه که خاص سازمانها و احزاب متعارف می باشد در میان نیست، صحبت از تدوین یک "قانون اساسی" درمیان است که وظیفه آن اساساً تعریف و تنظیم مناسبات درونی و بیرونی یک نظام و یک حاکمیت مستقر می باشد! انگار که تشکیلات فراماسونری جهانی نه یک سازمان که یک نظام حکومتی جدید را سمبلیزه می کند و البته چنین نیز رفتار می کند. حکومتی که خود را نه در چهارچوب مرزهای مشخص جغرافیائی که "حکومت واحد جهانی" تعریف می کند.

"لژ بزرگ انگلستان" البته درآغاز کارموفق به گردهم آوردن کلیه لژهای موجود نمی گردد. تدوین قانون اساسی آندرسن و ادعای به رسمیت شناخته نشدن لژهایی که به قانون اساسی اعلام وفاداری نکرده باشند، باعث بروز نارضایتی در یورک و اسکاتلند می شود و آنان از پیوستن به "لژ بزرگ انگلستان" خودداری می کنند. لازم به تذکر است که شهر "یورک" موطن قدیمیترین لژهای فراماسونری بوده و نام شهر نیویورک هم از آنجا آمده است. به این ترتیب تن ندادن لژهای یورک و اسکاتلند به رهبری بی قید و شرط "لژ بزرگ انگلستان" طبیعی بوده است.

تضاد میان لژهای کهن و مدرن تا سال ۱۸۱۳ هم ادامه پیدا می کند ولی در اینسال لژهای کهنه همگی به تدریج در میان "لژ بزرگ انگلستان" حل می شوند و نهایتاً در ۲۷ دسامبر ۱۸۱۳ لژهای کهن و مدرن در کادر یک تشکیلات نوین به نام "لژ بزرگ متحد انگلستان" فعالیت خود را گسترش می دهند. این اتحاد البته بیشتر از آن که اتحاد دو قطب قدرت باشد حکایت تسلیم لژهای کهن به تشکیلات مدرن و البته با پذیرش همان قانون اساسی و همان ساختار رهبری می باشد. تنها دستاورد لژهای کهن افزوده شدن صفت متحد به نام تشکیلات مدرن می باشد.

از این تاریخ به بعد "لژ متحد" با دستی بازتر و بدون مقاومت چندانی در برابرش اندک اندک حاکمیت تام و تمام خود بر تشکیلات فراماسونری جهانی را تثبیت می کند. براساس قانون اساسی آندرسن لژهای ماسونی تماماً مردانه بوده و زنان راهی بدان نداشته اند. البته اعتراض به این قانون را هم می توان اینجا و آنجا در مواضع لژهای قدیمی آنزمان مشاهده کرد. اعتراضاتی که البته به جایی نمی رسند. بدیهی است که این اعتراضات هم تنها شامل ضرورت عضویت زنان اشراف و صاحبان قدرت و ثروت در جامعه بوده است و نه زنان در مفهوم کلی آن.

تفاوت عمده میان تشکیلات مدرن فراماسونری با لژهای کهن در ماهیت جهانشمول آنست. از مقطع ۱۷۱۷ به بعد جریان فراماسونری دیگر شامل لژهای گوناگون با ماهیت منافع صنفی و محدودیتهای منطقه ای نیست. تشکیلات مدرن به برکت حاکمیت استعماری امپراتوری بریتانیا بر بخش بزرگی از جهان آنروز می بایست در همه جای مستعمرات ، منافع دولت فخیمه را حفظ و نیروهای مؤثر وابسته به آن را وارد رأس حکومتهای در معرض استعمارکهن و یا رقبای امپراتوری در اروپا و قاره جدید می نمود. به این اعتبار تشکیلات مدرن هم ماهیت سیاسی پیدا می کند و هم به دلیل ضرورت تبعیت بی چون و چرای لژهای ماسونی در سراسر جهان از "لژ بزرگ متحد انگلستان" عمیقاً مرکزگرا می شود.

لژهایی که به دنبال تأسیس "لژ بزرگ متحد انگلستان" در نقاط دیگر اروپا شکل می گیرند در آغاز عمدتاً توسط خود انگلیسیهای ساکن آنجا تشکیل می شوند و بعد به تدریج از میان اشراف و صاحبان قدرت و ثروت جوامع اروپایی به ویژه در فرانسه و مناطق المانی و ایتالیائی نشین ، همینطور در مناطق تحت حاکمیت هابسبورگها در امپراتوری پهنآور اتریش - هنگری عضوگیری می کنند. در اواخر قرن هجدهم و به ویژه از مقطع انقلاب فرانسه ، بورژوازی نوکیسه و ایلت سیاسی و فرهنگی جوامع اروپایی نیز به اشرافیت حاکم در لژها افزوده می گردند. در قرن نوزدهم تمرکز تشکیلات فراماسونری جهانی بر روی امپراتوری عثمانی و به تبع آن بر روی مصر و یونان به مثابه بخش زیر حاکمیت عثمانی در درون و ایران به مثابه رقیب سیاسی و مذهبی این امپراتوری در بیرون آن قرار می گیرد. سرزمین پهنآورهند و حاکمیت رومانوفها در روسیه تزاری نیز البته دو پهنه نفوذ تشکیلات فراماسونری می باشند. نفوذ فراماسونری به ایران از طریق مصر و هند و نفوذ به قلمرو عثمانی از طریق مصر و یونان صورت می گیرد. مصر در این مقطع پایگاه لژ قدرتمند شرق اعظم می باشد.

لژ شرق اعظم یا "گرانده لژ اوریان" *Grand Orient de France*

لژ شرق اعظم یکی از قدیمیترین لژهای رسمی در اروپاست که در سال ۱۷۷۳ بر اساس "آئین فرانسه" در پاریس تشکیل می شود. در فرانسه پیش از این در فاصله سالهای ۱۷۲۳ تا ۱۷۲۸، لژهای کوچکی توسط "لژ بزرگ انگلستان" شکل گرفته بود اما اینبار تشکیل لژ شرق اعظم یک تفاوت اساسی را وارد جریان فراماسونری جهانی می کند که بزرگترین دستاورد آن تأثیرات عظیمی است که ابتدا بر روند استقلال امریکا و به دنبال آن بر پروسه انقلاب کبیر

فرانسه چه در آغاز شکلگیری و چه در ادامه آن تا حاکمیت مطلق العنان ناپلئون بوناپارت بر فرانسه و بخش بزرگی از اروپای آنروز اعمال می کند.

لژ شرق اعظم علی رغم به رسمیت شناخته شدنش توسط جریان رسمی فراماسونری در بریتانیا ، با "لژ بزرگ انگلستان" هم در شعارها، هم در هدفها و هم در شیوه های تحقق اهداف تفاوت های بسیار دارد. در ساختارهای تشکیلاتی هم همینطور. در لژهای انگلیسی علی رغم عضویت بورژوازی نوکیسه اما حاکمیت با اشراف زمیندار است. در فراماسونری فرانسه به عکس حاکمیت با بورژوازی انقلابی ! است. فراماسونری انگلیسی به دنبال نفوذ توطئه گرانه در ساختار قدرت سیاسی - اقتصادی و حفظ نظم موجود است. فراماسونری فرانسوی به عکس به دنبال به هم زدن نظم فئودالی و گذار به سرمایه داری است. باید توجه داشت که بورژوازی در این دوران یعنی در عصر حاکمیت فئودالیت ، خلاف امروز که یک طبقه ارتجاعی به حساب می آید آنروز دارای خصلت انقلابی بوده است. یعنی در این مقطع زمانی هم بورژوازی فرانسه و هم لژ شرق اعظم گرایش انقلابی دارند.

به لحاظ سیاسی فراماسونری انگلیس در آغاز یک جریان سلطنت طلب است که بعدها اساساً تحت فرماندهی مستقیم پادشاه و یا ملکه بریتانیای کبیر قرار می گیرد و تا همین امروز هم به لحاظ ساختاری همینگونه است. فراماسونری فرانسوی به عکس یک جریان کاملاً جمهوریخواه است که کمر به نابودی دو نهاد کلیسا و سلطنت مطلقه بسته است. از درون همین سنت است که جریان "ایلو میناتی" به وجود می آید ، جریانی که در اساس بسا قدرتمند تر از تشکیلات فراماسونری سوار بر اسب قدرت و ثروت سالیان سال است که سر رشته اصلی بسیاری از تحولات بنیادین جهان ما را در دست داشته است. به این جریان در بخشهای آینده البته مفصل خواهم پرداخت.

تفاوتها تنها سیاسی نیست ، به لحاظ فلسفی هم تفاوت بسیار است. فراماسونری انگلیس در این مقطع یک جریان "تئیستی" Theistic یعنی خدا باور است. "تئیسم" اعتقاد به خدا در چهارچوب دین می باشد. این خدا باوری می تواند "مونوتئیستی" Monotheistic یعنی تک خدائی به معنای اعتقاد به یک خدای واحد مثل ادیان ابراهیمی باشد و یا شکل "پلی تئیستی" Politeistic یعنی چند خدائی داشته باشد. بعدها در قرن بیستم میلادی یعنی از سال ۱۹۸۹ به بعد لژ بزرگ انگلستان از اعضای خود خواهان یک تلقی "دئیستی" deistic یعنی خدا باوری بر مبنای عقل می شود. "دئیسم" مقوله وحی را از اساس منتفی می داند و معتقد به دخالت خدا در هستی پس از خلقت نیست. یعنی اعتقاد به خلقت دارد اما دخالت خالق را پس از خلقت نمی پذیرد. در هر حال بحث اعتقاد به خدا به هر شکل آن همواره مورد پذیرش فراماسونری انگلیس بوده است. فراماسونری فرانسوی به عکس اولین شرط ورود را پذیرش "لائسیته" Laïcité به مفهوم ضرورت جدائی کامل دین و مذهب از کل حاکمیت و فراتر از آن سیستم آموزش و پرورش قرار داده بود.

در ایران سکولاریسم را اغلب با لائسیته یکی می گیرند ، اشتباهی فاحش که من خود بسیار با آن در میان فعالان سیاسی چه غیر سکولار و چه اسف انگیزتر از آن در میان سکولاریستها برخورد کرده ام. لائسیته بسا فراتر از مقوله سکولاریسم است. سکولاریسم به معنی جدائی کامل دین از دولت است و نه بیشتر ! لائسیته به عکس تنها دین را از دولت جدا نمی کند ، از کل حاکمیت و از آن مهمتر از زندگی اجتماعی جدا می کند. در یک سیستم سکولار احزاب مذهبی مثل دمکرات مسیحی ها و سوسیال مسیحی ها و حتی اسلامیه ها و .. اجازه فعالیت دارند. می توانند انتخاب شوند و دولت هم تشکیل دهند فقط باید قیای ایدئولوژی و دین را دم در ورود به دولت آویزان کنند و همراه خود وارد مناسبات دولتی نکنند. یعنی آنجا دیگر نه براساس دین خود که تنها در چهارچوب قانون اساسی باید کار کنند. اما همین

احزاب و سازمانهای مذهبی در یک سیستم لائیک اصلاً امکان فعالیت سیاسی و تشکیل حزب و ورود به انتخابات را ندارند. کلیسا باید مالیات پرداخت کند و اجازه دست اندازی به ساختار آموزشی و سیستم تعلیم و تربیت جامعه را ندارد. یک حزب یاسازمان مذهبی، سکولار می تواند باشد اما لائیک نه! ما در دنیا تنها با دو نمونه رژیمهای لائیک روبه رو بوده ایم. فرانسه مسیحی و ترکیه مسلمان! لژ شرق اعظم در برپائی هردوی این رژیمها نقش فعال داشته است. در سیستمهای سکولار فی المثل در همین اروپا، کلیسا علی رغم قدرت مالی فراوانش، هم از پرداخت مالیات معاف است و هم امکان برخورداری از کمکهای دولتی را دارد. در عینحال یکی از بزرگترین کارفرمایان جامعه هم هست. کارفرمائی که در تمام زوایای زندگی اجتماعی از مدارس و بیمارستانها تا سیستم خدماتی و نظام آموزشی مداخله فعال دارد. در فرانسه لائیک اینطور نیست. در ترکیه لائیک دوران آتاتورک هم چنین نبود.

یک تفاوت آشکار دیگر میان دو فراماسونری انگلیس و فرانسوی را می توان در شیوه های عضوگیری و کارکردهای آنها مشاهده کرد. لژهای انگلیس اساساً درپهنه سیاست و اقتصاد فعال بوده اند، لژهای فرانسوی اما "کار فرهنگی" هم می کرده و به کار جذب عناصر روشنفکر نیز بسا بیشتر از لژهای رقیب مشغول بوده اند. به عبارتی لژهای انگلیس بیشتر محل تجمع "الیت سیاسی" و لژهای فرانسوی بیشتر محل تجمع "الیت فرهنگی" بوده اند.

سازمانهای علنی فراماسونری

درشرایطی که خود لژهای فراماسونی همیشه فعالیت مخفی داشته اند ولی سازمانهای وابسته به آنها تحت عناوین مختلف پیوسته در همه پهنه های سیاسی - اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی حضور علنی داشته اند. کلوپ های مشهور "روتاری" و "لاینز" که در بسیاری از کشورها با همین اسامی وجود داشته و فعالیت علنی دارند شامل همین سازمانهای جانبی شبه فراماسونری می باشند. در کنار اینها می توان از تعدادی از سازمانهای علنی و قدرتمند وابسته به فراماسونری که در تعیین سیاست های جهانی نقشی تعیین کننده دارند نام برد:

- ۱ - مؤسسه سلطنتی امور بین المللی " **Royal Institute for International Affairs** "
- ۲ - مؤسسه روابط انسانی تاویستوک " **Tavistock Institute of Human Relations** "
- ۳ - مؤسسه پژوهشی استنفورد " **Stanford Research Institute** "
- ۴ - مؤسسه مطالعات سیاسی " **Institute for Policy Studies** "
- ۵ - مؤسسه برای آینده " **Institute for The Future** "
- ۶ - مؤسسه هادسون " **Hudson Institute** "
- ۷ - پرایس واتر هاوس " **Price Waterhouse Coopers** "
- ۸ - صندوق بین المللی پول " **IMF** "
- ۹ - بانک جهانی " **Worldbank** "
- ۱۰ - شورای روابط خارجی **CFR** ، یک تشکل بسیار مؤثر متعلق به گروه راکفلر
- ۱۱ - گروه موسوم به کمیسیون سه جانبه ئی ها " **TRILATERALE KOMMISSION** " ، متعلق به گروه راکفلر
- ۱۲ - مؤسسه بروکینز " **Brookings Institution** " ، یک اندیشکده متمایل به حزب دمکرات و جناح کیوترها
- ۱۳ - مؤسسه اینترپرایز " **American Enterprise Institute** " ، یک اندیشکده متمایل به حزب جمهوریخواه و جناح بازها

۱۴ - باشگاه رم که در کنار بیلدربرگ دو نهاد قدرتمند فراماسونری جهانی را نمایندگی می کند.

۱۵ - گروه بیلدربرگ "**Bilderberger Gruppe**" (یکی از قدرتمندترین کانونهای ماسونی که بسیاری از رهبران سیاسی و غولهای اقتصادی جهان مانند دیوید راکفلر، نلسون راکفلر، هنری کیسینجر، ادوارد هیت، آلبرتو پیرللی، هلموت اشمیت، مارگارت تاچر، اولاف پالمه و در آن عضویت داشته و دارند. اینان نامشان را از هتلی در هالند گرفته اند که محل اولین اجلاسشان بوده است.)

اینها البته بخشی از نهادهای وابسته به فراماسونری جهانی می باشند. هدف من البته ورود تخصصی به موضوع فراماسونری نیست. این مقوله حیطه خاص خود را دارد که موضوع صدها کتاب و هزاران مقاله در تاریخ معاصر و در تمامی نقاط دنیا بوده و هست. هدف پرداختن به مداخله بعضاً تعیین کننده این جریان در روند تحولات بین المللی و آشنائی با سازمانهای پشت و جلو صحنه سیاست جهانی و نقش آنان در طول چهار درگیری تمام عیار سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی و امنیتی در طول یکصد سال اخیر یعنی چهار جنگ جهانی می باشد. با اینحال همین مختصر هم به تنهایی و به وضوح نشاندهنده جایگاه ویژه این تشکیلات جهنمی در معادلات قدرت جهانی و میزان نفوذ آن در روند تصمیمگیریهای کلان می باشد.

در پایان بد نیست اشاره ای هم به سازمانهای علنی فراماسونری در ایران پیش از انقلاب بپردازیم. در ایران جریان فراماسونری اساساً در جریان تحولات منجر به انقلاب موسوم به مشروطه وارد معادلات سیاسی ایران شده و با رهبری این به اصطلاح انقلاب دارای یک نقش تعیین کننده در این مقطع از تاریخ ایران می گردد. ماسونها در سه انقلاب همزمان در سه کشور مهم روسیه در انقلاب ۱۹۰۵، ایران در انقلاب مشروطه ۱۹۰۶ و عثمانی در انقلاب مشروطه ۱۹۰۸ دست داشته اند. در بخشهای آینده به این سه انقلاب جداگانه خواهم پرداخت. در اینجا در کنار اشاره به سازمانهای علنی فراماسونری در جهان می خواهم از سازمانهای علنی فراماسونری در ایران یعنی انگلستان دراز آنان در این سرزمین نیز نام برده باشم. بدیهی است که فعالیت فراماسونری در ایران پس از قیام بهمن دیگر در اشکال علنی امکانپذیر نبود. جریانات مذکور در دوران پیش از انقلاب به ترتیب زیر بوده اند.

۱ - باشگاه لاینز

۲ - روتاری اینترنشنال

۳ - سپاه صلح

۴ - لژیون خدمتگزاران بشر

۵ - جمعیت برادران جهان

۶ - جمعیت تسلیح اخلاقی

۷ - اصل چهار (در ایران)

۸ - مونیسم

۹ - آلیانس یهود

بیژن نیابتی ، ۲۹ فروردین [حمل] ۱۴۰۰